سی‌وچهارمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران
اردیبهشت ۱۴۰۲

ادامه از صفحه ۱۵

نابغه در عقب راندن تکفیری‌ها

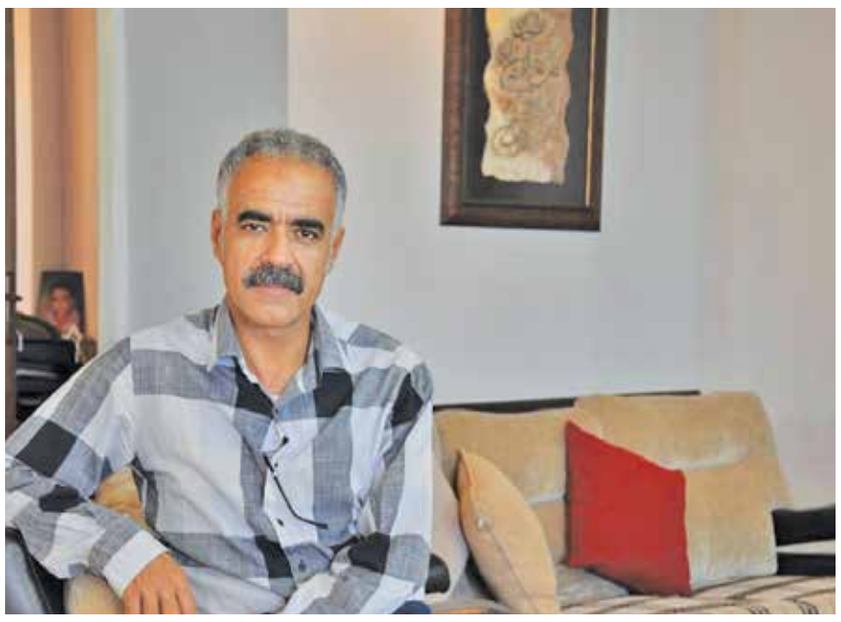

● بعد از وقایع یازده سپتامبر شهید توسلی که ساکن مشهد می‌شود، زندگی‌اش به چه نحو بوده؟ همچنان فعالیت نظامی داشته است؟

در این دوران می‌توانست به لطف سابقه‌ای که در سپاه پاسداران به دست‌آورده بود زندگی آرامی در پیش بگیرد. اما با توجه به خصوصیات فردی‌اش ترجیح می‌دهد همچنان رزمنده باقی بماند و برای اعزام به جنگ سی‌وسه روزه لبنان تلاش می‌کند، ولی موفق نمی‌شود و همین سبب افسردگی‌اش می‌شود. ازدواج می‌کند و صاحب فرزندانی می‌شود. شاید باورتان نشود اما فرمانده‌ای که در سپاه حضرت محمد(ص) آنقدر اثرگذار بوده سراغ کارهای دشوار و کارگری می‌رود. روزها در چهارراه مقدم مشهد می‌ایستاده، جایی که کارگران روزمزد در انتظار می‌مانند که پیمانکار یا کارفرمایی بیاید و آنها را انتخاب کند.

● برادرزاده‌اش که هتلدار بوده؛ چرا راه راحت‌تر در پیش نمی‌گیرد؟

اتفاقاً برادرزاده تاجر و هتلدارش بارها از او خواسته بوده که همراهی‌اش کند. چند مرتبه‌ای هم کارهای مشترکی با یکدیگر انجام می‌دهند اما روحیه شهید توسلی به کارهای اقتصادی نمی‌خورده، با آن بذل و بخشش کردن‌های عجیب و غریبش به نیازمندان اگر ادامه می‌دادند برادرزاده‌اش را ورشکست می‌کرد. بگذارید نمونه‌ای بیاورم، در یکی از همین همکاری‌های مشترک، برادرزاده‌اش چند هکتار زمین مسکونی به قصد ساختمان‌سازی در هرات خریداری می‌کند. مدیریت پروژه را به عهده شهید توسلی می‌گذارد. او هم شرط می‌گذارد که باید اولویت واگذاری خانه‌ها با من باشد. برادرزاده‌اش نمی‌دانسته شهید توسلی قرار است چه کند! ساخت بخشی از خانه‌ها که تمام می‌شود شهید توسلی هم آنها را به افراد بی‌بضاعت می‌دهد. صدای باقی شرکا درمی‌آید که اگر همین‌طور پیش بروند ورشکستگی‌شان قطعی است! او تقصیری نداشته، نه کار اقتصادی می‌دانسته و نه اینکه اهلش بوده. هروقت اهرم و امکانی به دست می‌آورده فقط به دنبال حمایت از مستضعفان بوده است.

● در این برهه ساکن افغانستان بوده یا ایران؟

تمام خانواده و زندگی‌اش در مشهد بوده اما خودش در رفت‌وآمد میان ایران و افغانستان. در آن دوره‌ای که کار شراکتی با برادرزاده‌اش انجام می‌دهند موقت ساکن افغانستان می‌شوند اما حتی خانواده برادرزاده‌اش هم مشهد بودند.

● چطور می‌شود دوباره به صحنه پیکار بازمی‌گردد؟

اوایل دهه نود، وقتی نخستین زمزمه‌های جنگ داخلی سوریه در ایران شنیده شد شهید توسلی دیگر تاب نمی‌آورد. حدود دو سال غیبش می‌زند، البته من درباره این دو سال بنابر مسائل امنیتی اطلاعاتی به دست نیاوردم، این مدت برای خود من برابر با یک خلأ اطلاعاتی است؛ هرچند مسلم است که این ناپدید شدنش در ارتباط با سپاه قدس و سپاه پاسداران بوده. در همین حین مشغول برنامه‌ریزی برای اعزام به سوریه بوده، دنبال این بوده که خیلی سریع لباس رزم به تن کند اما بنا به برخی محدودیت‌های سپاه قدس در ابتدا اجازه‌اش را نمی‌دهند.

● فاطمیون همین موقع تشکیل می‌شود؟

بله، بعد از حدود یک‌سال سپاه به او پیشنهاد می‌دهد که توسلی سراغی از همرزمان گذشته‌اش در سپاه محمد(ص) بگیرد و ببیند که برای اعزام به سوریه و فعالیت به‌عنوان مدافع حرم علاقه‌مند هستند یا نه؟ به مشهد بازمی‌گردد و با تلاش مستمری یک به یک آن دوستان قدیمی را پیدا کرده و درباره ضرورت همراهی‌شان می‌گوید. همچنین درباره وضعیت بحرانی و خطرات احتمالی پیشروی‌های داعش می‌گوید و اینکه باید جلوی زخم زدن تکفیری‌ها به حرم مطهر حضرت زینب(س) را بگیرند. شرایط سوریه در آن زمان بحرانی بوده و داعش فاصله‌ای چند قدمی تا حرم داشته!

● برای تألیف این کتاب به سوریه هم رفتید؟

بله و این سفرها سبب جمع‌آوری اطلاعات خوبی شد. شهید توسلی در بحرانی‌ترین وضعیت موفق به شکل‌دهی هسته اولیه لشکر فاطمیون می‌شود. گروهی حدوداً هشتاد نفره ثبت‌نام می‌کنند و قرار می‌شود در روز مشخصی در ایستگاه راه‌آهن، نخست برای کسب برخی آموزش‌ها راهی تهران شوند و بعد هم بروند سوریه. روز موعود فرامی‌رسد و از آن همه فقط بیست و دو نفر می‌روند.

این افراد همان‌هایی هستند که جایی سردار سلیمانی تأکید می‌کند، من خیالم از مدافعان حرم راحت است و اینجا را به آنان می‌سپارم. اینقدر که خوب پیشروی می‌کنند.

بی‌هیچ اغراقی اثرگذاری فاطمیون و رزمنده‌های افغانستانی در آن سال‌های سوریه هنوز هم زبانزد همگان است، حتی گروه‌هایی که مقابل‌شان می‌جنگیدند از جمله «جیش‌الحر» و «جبهه النصره» نیز نمی‌توانستند منکر موفقیت‌های آنان شوند. آن اوایل فعالیت فاطمیون به خاطر شباهتی که به چینی‌ها دارند شایعه شده بود که ایران گروهی چینی را برای جنگ مقابل داعش راهی سوریه کرده! آنها طی چند عملیات ابتدایی تحت لوای فرمانده‌های شیعه عراقی فعالیت کردند اما طی مدتی تعدادشان به ۲۰۰ نفر رسید. بدین ترتیب شهید توسلی راهی یگان سپاه قدس سوریه شد و درخواست کرد که دیگر فرماندهی با خودشان باشد. همین شد که از آن به بعد رزمنده‌های افغانستانی با پرچم فاطمیون کارشان را ادامه داده و از گروهان و تیپ به لشکر فاطمیون تبدیل شدند. شاید باورکردنی نباشد اما همین جوانان عملیات‌هایی را به پیروزی رساندند که ارتش سوریه و حزب‌الله در آنها شکست خورده بودند. وقتی مشغول جمع‌آوری اطلاعات لازم برای تألیف این کتاب بودم، متعجب شدم که برادران افغانستانی‌مان چه شهدا و بزرگانی را برای برقراری امنیت در منطقه تقدیم کرده‌اند.

● ابوحامد نزدیک فلسطین شهید شد؟

بله در «تل قرین» که در نزدیکی محلی است که در دست رژیم صهیونیستی قرار دارد. تلاش برای آزادسازی «تل‌قرین»، آخرین عملیاتی است که شهید توسلی و شهید فاتح معاونش در آن شرکت کرده و به شهادت می‌رسند. به لحاظ مسائل استراتژیکی، فتح این قله برای سردار سلیمانی اهمیت زیادی داشته است. فاتح با یک گروه ۱۲ نفری عازم عملیات می‌شوند و با حمله‌ای رعدآسا «تل‌قرین» خیلی زود به دست فاطمیون می‌افتد. کار خوب پیش می‌رود اما غروب فردای آن روز، دشمن با برخورداری پشتیبانی مستقیم از سرزمین‌های اشغالی دست به حمله‌ای همه‌جانبه می‌زند. مدافعین فاطمیون مقاومت جانانه‌ای از خود نشان می‌دهند و اغلب‌شان شهید می‌شوند اما «تل‌قرین» را خالی نمی‌کنند! یکسری از صداهای ضبط شده شهدای فاطمیون در این عملیات را گوش کرده‌ام که هنوز هم از یادآوری‌شان قلبم به درد می‌آید. آنجا که پشت بی‌سیم فریاد می‌کشند: «بچه‌ها مقاومت کنید، امشب شب آخر است!» در همین شب، در صحنه‌ای رزمنده‌ها ترسیده‌اند، می‌خواهند برگردند که می‌بینند شهید توسلی مثل یک کارگر به سرعت در حال چیدن گلوله‌های خمپاره است. وقتی رزمنده‌ها می‌بینند که فرمانده‌شان چه می‌کند، شرمنده شده و ادامه می‌دهند. اینها حتی دیگر آب آشامیدنی نداشتند اما ماندند و حماسه آفریدند که در نهایت موشکی به محل استقرار شهید توسلی و شهید فاتح اصابت می‌کند و شهید می‌شوند.

● جایی در کتاب گفته‌اید که حتی همسر ابوحامد هم از فعالیت‌های او اطلاعات دقیقی نداشته، با این حساب در گردآوری اطلاعات با چه دشواری‌هایی روبه‌رو شدید؟

خیلی اوقات به بن‌بست خوردم، بخشی بابت مسائل امنیتی و نظامی و بخشی هم به سبب همراهی نکردن مراکز نظامی. البته شکی نیست که آنها هم محدودیت‌هایی داشته‌اند. در حسرت این بودم که به لپ‌تاپ شهید توسلی دست پیدا کنم. طبیعتاً نخستین کاری که بعد از شهادتش کرده‌اند، مصادره وسایل شخصی‌اش بوده است. اگر به هارد لپ‌تاپ ابوحامد دسترسی پیدا می‌کردم، آشنایی دقیق‌تری با روحیات و شخصیت این شهید به دست می‌آمد. خیلی هم تلاش کردم، اما متأسفانه هرگز به این آرزو نرسیدم و تأکید کردند به لحاظ دلایل امنیتی ممکن نیست. شاید هنوز هم نقطه‌های تاریکی در زندگی شهید توسلی باشد که باوجود سفرهای زیاد و تلاش بسیار موفق به کشف آنها نشدم. دلم می‌خواست بیش از این بفهمم که در قلبش چه می‌گذشته. اینکه از نظرش افغانستان آزادی که شیعیان به راحتی بتوانند در آن زندگی کنند چه شکلی بوده! او عاشق وطنش بوده.

● دشواری‌هایی که در مسیر جمع‌آوری اطلاعات داشته‌اید فقط از جهت مسائل امنیتی بوده؟

بله، هر چند در مواردی هم امکان همکاری بهتر داشتند اما آن‌طور که باید کمک نکردند. مسأله‌ای که باعث شده دیگر سراغ مستندسازی نروم، همین است. آدم را خسته می‌کنند. آنقدر باید بدوی که فرتوت می‌شوی. فرقی هم ندارد که در جایگاه مستندساز بروی یا نویسنده. اولش روحیه‌ات خوب است اما در میانه کار به هر دری می‌زنی تا اطلاعات لازم را به دست بیاوری. از آن بدتر اینکه گاهی برخوردهای خوبی هم نمی‌بینی.

● این کتاب با وجود آنکه زندگینامه و اثری مستند محسوب می‌شود اما در آن ردپای داستان‌نویسی‌تان هم دیده می‌شود؛ این ویژگی به عمد است یا تحت تأثیر سابقه کاری‌تان؟

هم در طراحی اولیه این مستند و هم مستند قبلی، به این تصمیم رسیدم که باید رگه‌های داستانی هم به زندگینامه بدهم تا جذاب‌تر شوند. این نگاه شاید به خاصیت ذاتی من برمی‌گردد که در کنار مستندسازی، سال‌هاست داستان‌نویس هم هستم. بر این اساس می‌توان گفت تعمدی بوده، کوشیده‌ام در عین حفظ مستند بودن کار، سبک و سیاق داستانی هم به آن بدهم، وگرنه کار به شیوه مستندنویسی یا مستندسازی صرف روال ساده‌تری دارد. اما واقعیت این است که مخاطبان کمتری هم دارد.

● ضمن اینکه محدوده مخاطبش هم کمتر است و به جای مردم عادی، منبعی برای اهالی کتاب و هنر هستند!

دقیقاً، تلاش من نیز این بود که کتابم مستند صرف و خشک نشود و کتاب جاذبه‌ای برای برقراری ارتباط با مخاطب داشته باشد.

● برای تألیف این کتاب چقدر زمان صرف کردید؟ به کجا رفتید و با چند نفر مصاحبه کردید؟

بیشتر از ۳ سال صرف تحقیق و تألیف این کتاب شد. خروجی اولیه ۸۰۰ صفحه شد اما بنابر نظر ناشر درباره اینکه حجم زیاد کتاب از حوصله مخاطبان خارج است، تصمیم به خلاصه‌تر شدن آن گرفتیم و در نهایت به ۵۰۰ صفحه رسید. برای تحقیق به مشهد، تهران و قم و البته سفرهای متعددی به تمام نقاط سوریه از دمشق و حمص گرفته تا حماه، حلب، بوکمال، دیرالزور و... داشتم. به عبارت دیگر به هر جایی که گروه فاطمیون پشت سنگر دیده‌بانی کرده‌اند، رفتم و خودم را به همه آنها رساندم. آن هم در شرایطی که در سوریه برای ورود افراد غیرنظامی به شدت محدودیت زیادی وجود دارد و حتی خروج از هتل هم باید با هماهنگی باشد.

● به افغانستان هم رفتید؟

نه، کسی آنجا نبود که به من کمک کند. حضورم در سوریه اما خیلی ارزشمند بود، فارغ از این مستند، علاقه‌مند بودم سوریه را از نزدیک ببینم تا بفهمم آنجا چه خبر است. حتی یک دقیقه را هم در هتل‌های سوریه تلف نکردم. در این بین حجت‌الاسلام اسحاقی هم کمک زیادی کرد و حضورش مؤثر بود. تا می‌گفتم می‌خواهم مثلاً به حلب بروم، تماس می‌گرفت و می‌گفت کوله‌ات را بردار و برو فلان جا، سوار هواپیما شو.

● در بخش‌هایی از این کتاب که طبق گفته‌های خودتان حاصل سفرها و گفت‌وگوها و رفت و آمدهای زیادی است، حضور شما به‌عنوان راوی و مستندنگار مشهود است و در جاهایی نه، این دوگانگی از کجا می‌آید؟

به این خاطر که یک بخش کار مستند خالص است. بخش دیگر هم مستند داستانی است که آنجا دیگر حضورم ضرورتی ندارد. در تألیف «بادهای سرکش هندوکش» قرارم بر این بود که هر جایی که سفر کرده‌ام را خودم روایت کنم و روایت مابقی داستان را به عهده مصاحبه‌شونده‌ها بگذارم.

● لحن کتاب یکدست نیست، چرا بعضی جاها گویش مصاحبه‌شونده را منتقل کرده‌اید و در مابقی کتاب نه؟

هم شهید توسلی و هم بچه‌های فاطمیون لهجه و زبان خاصی دارند، ما با قوم و گروهی که گویش خاص خود را دارند طرف هستیم.

● ولی چرا این گویش را فقط یک جاهایی منعکس کردید؟

بله برای اینکه تلنگری برای یادآوری این باشد که لهجه‌شان متفاوت است و به قومیت مشخصی تعلق دارند. به هر حال زبان مخاطب کتاب، فارسی است و اگر همه جا از آن گویش استفاده می‌کردیم شاید مخاطب را پس می‌زد.

● به‌عنوان خالق اثر مشخصاً خواندن آن را به کدام دسته پیشنهاد می‌کنید؟

نمی‌توانم برای مخاطبان این کتاب محدودیتی قائل شوم و قشر خاصی را خطاب قرار دهم. اما به لحاظ سنی بیشتر علاقه‌مندم کتاب ابزاری برای آشنایی نسل جوان با این شخصیت‌ها باشد؛ نسلی که اغلب الگوهای آنها خیالی هستند در حالی که قهرمانان واقعی آنها روی همین زمین زندگی کرده‌اند. بی‌شک زندگی چنین بزرگانی اثر خوبی روی نسل جوان و حتی آیندگان خواهد داشت.

● «بادهای سرکش هندوکش» عنوانی کنجکاوبرانگیز است. چطور به انتخاب این اسم برای زندگینامه شهید علیرضا توسلی رسیدید؟

از همان نگاه اول شهید توسلی برای من شخصیتی سیال بود که هیچ‌جا بند نبود. انتخاب اولم آب و رودخانه بود اما تمام وجوه سیال بودن این شخصیت را نمی‌رساند. در میان پرنده‌ها هم نمادی نبود که خیلی مأنوس باشد و خصوصیات شهید را منعکس کند. باد را انتخاب کردم چون محدود به مکان نبود و قرار نداشت. از جمله شاخصه‌های شهید توسلی این بود که همیشه در جمع بود و یگان فاطمیون خیلی برای او مهم بود. برداشتم این بود که چون شهید توسلی تک نبوده و جمع بی‌شماری در او خلاصه شده باید با «ها» جمع بسته شود؛ سرکش بودن هم که ویژگی شاخص باد است. باید به آن هویت جغرافیایی هم می‌دادم. در انتخاب‌هایم به سلسله جبال هندوکش در افغانستان رسیدم که اسم و رسمی دارد؛ صعب‌العبور، سخت و سر به فلک کشیده است.

● کمی از این کتاب مشخص فاصله بگیریم و سراغ دغدغه‌های امروز خالق آن برویم. به نظر می‌رسد برای مدتی از حوزه کتاب فاصله گرفته بودید و در اخبار این حوزه کمتر رد و نشانی از آثار تازه شما دیده می‌شد.

به این خاطر که مشغول کار دیگری بودم، همان‌طور که می‌دانید در ایران با نویسندگی تنها نمی‌توان زندگی کرد. البته چندان هم از عرصه کتاب دور نبودم، در همین حین رمان «افسانه شهر سنگی» را نوشتم که هنوز ناشری به لحاظ ممیزی حاضر به چاپ آن نشده. کتابی درباره «سردار شهید محمد اثری نژاد» نوشتم که متأسفانه خبری درباره‌اش منتشر نشد. «عشق وصل پایان» را هم نوشتم که توسط انتشارات شهید کاظمی روانه کتابفروشی‌ها شد و حتی نسخه انگلیسی‌اش هم در سکوت خبری توسط انتشارات شمع و پروانه به بازار نشر آمد.

● در آخر بگویید که این روزها چه می‌کنید؟

در سفر به سوریه متوجه دو شهرک شیعه‌نشین به نام فوعه و کفریا شدم که به مدت سه سال و نیم در محاصره تکفیری‌ها بوده‌اند. اینها پس از تحمل سختی و استقامت بسیار در مبادله اسرا از محل زندگی‌شان بیرون آمده و هم‌اکنون در محله‌ای به نام مرجه در حلب زندگی می‌کنند. موفق به مصاحبه با بسیاری از این افراد شده‌ام که نتیجه‌اش را به شکل یک رمان با محوریت حصر شهر فوعه نوشته‌ام. نسخه اولیه آن با عنوان موقت «مرثیه‌ای برای فوعه» تمام شده و مشغول بازنویسی‌اش هستم.

> از همان نگاه اول شهید توسلی برای من شخصیتی سیال بود که هیچ‌جا بند نبود. انتخاب اولم آب و رودخانه بود اما تمام وجوه سیال بودن این شخصیت را نمی‌رساند. در میان پرنده‌ها هم نمادی نبود که خیلی مأنوس باشد و خصوصیات شهید را منعکس کند. باد را انتخاب کردم چون محدود به مکان نبود و قرار نداشت. از جمله شاخصه‌های شهید توسلی این بود که همیشه در جمع بود و یگان فاطمیون خیلی برای او مهم بود. برداشتم این بود که چون شهید توسلی تک نبوده و جمع بی‌شماری در او خلاصه شده باید با «ها» جمع بسته شود؛ سرکش بودن هم که ویژگی شاخص باد است. باید به آن هویت جغرافیایی هم می‌دادم. در انتخاب‌هایم به سلسله جبال هندوکش در افغانستان رسیدم که اسم و رسمی دارد؛ صعب‌العبور، سخت و سر به فلک کشیده است

> یکسری از صداهای ضبط شده شهدای فاطمیون در این عملیات را گوش کرده‌ام که هنوز هم از یادآوری‌شان قلبم به درد می‌آید. آنجا که پشت بی‌سیم فریاد می‌کشند: «بچه‌ها مقاومت کنید، امشب شب آخر است!» در همین شب، در صحنه‌ای رزمنده‌ها ترسیده‌اند، می‌خواهند برگردند که می‌بینند شهید توسلی مثل یک کارگر به سرعت در حال چیدن گلوله‌های خمپاره است

نگاهی بر کتاب «خون می‌گذشت»

روایتی رمان‌گونه از دل تاریخ شفاهی

مسعود کثیری
عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

«خون می‌گذشت» عنوان کتابی است که توسط انتشارات «راه‌یار» روانه بازار کتاب شده است. در مورد نویسنده آن؛ «هادی لطفی» با وجود جست‌وجوی اینترنتی اطلاعاتی به دست نیاوردم، بنابراین این نوشتار عاری از هرگونه اظهارنظر در مورد جنبه‌های شخصی و فرهنگی نویسنده است اما در خصوص ناشر، انتشارات «راه‌یار» از مهر سال ۱۳۹۷ فعالیت خود را به صورت رسمی آغاز کرده و با عنوان «ناشر فرهنگ، اندیشه و تجربه انقلاب اسلامی» تاکنون آثاری در زمینه فرهنگ و رسانه، تاریخ شفاهی پیشرفت، تاریخ شفاهی جبهه فرهنگی و هنری انقلاب، تاریخ شفاهی زنان، مساجد انقلاب، تاریخ شفاهی معلمان و مربیان و مدارس انقلاب، جهاد سازندگی و... منتشر کرده است.

انتشارات «راه یار» وابسته به «دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی» است که هسته اولیه آن در قالب نشریه «راه» فعالیت مطبوعاتی خود را شروع کرد. مطالب نشریه، دارای رویکرد انسجام‌بخشی به فعالیت‌های فرهنگی هم‌سو با آرمان‌های انقلاب اسلامی بودند. نقد درون‌گفتمانی نهادهای دولتی و غیردولتی و معرفی و حمایت از محصولاتی که مخاطب جهانی را هدف‌گیری می‌کردند، پروژه‌هایی بود که به صورت خاص در این نشریه و سپس در انتشارات این دفتر دنبال می‌شود.

موضوع کتاب «خون می‌گذشت» سرگذشت داستانی حاج محمدآقا رسول‌زاده، از فعالان مذهبی و سیاسی بازار کاشان است که در حوادث سیاسی و مذهبی یک قرن گذشته منطقه و به خصوص شهر کاشان نقش عمده‌ای داشته و برای مردم آن منطقه، به خصوص چهره‌ها و فعالان مذهبی، نامی آشنا و پُرخاطره است. این کتاب که حاصل تلفیق بین روایات و خاطرات شفاهی، اسناد و مکتوبات موجود و مراجعه به اخبار و اطلاعات نشریات آن زمان است، بنا به اقرار نویسنده، مستندی داستانی است و اثری مبتنی بر واقعیت و نه تمام آن! و همچنین نویسنده معتقد است که این کتاب روایتگر بخشی از زندگی حاج محمدآقا رسول‌زاده است که از خلال حدود صد ساعت مصاحبه و مراجعه به اسناد و مدارک، نوشته شده است.

صورت ظاهری کتاب، دارای یک طرح جلد ساده و صفحه‌آرایی مناسب و فصل‌بندی‌های مجزا است که علاوه بر آلبوم انتهای کتاب، گاه در برخی از صفحات با آوردن تصویری از اسناد، مستند شده است. کتاب عاری از هرگونه مقدمه یا یادداشت ابتدایی است و نه نویسنده و نه ناشر هیچ‌کدام مقدمه‌ای برای آن نیاورده‌اند و همین مورد یکی از نقایص اصلی این کتاب است که ارزیابی سریع آن را برای پژوهشگر و خواننده غیرممکن کرده و چند صفحه انتهایی کتاب هم که تحت عنوان «اما بعد» آمده است، عاری از عناصر مقدمه مناسب است و خواننده را جهت ارزیابی اولیه، بی‌نیاز از تورق کتاب نمی‌کند.

شیوه نگارش کتاب و نوع روایت، بیشتر شبیه یک رمان تاریخی است که نویسنده به وفور از عناصر ذهنی همچون «تخیل» و «تعمیم» استفاده کرده و با این کار، بیان روایی جذاب و داستان‌واری را در بیان یک واقعه تاریخی و زندگینامه به کار گرفته که توان جذب مخاطبان عام را هم داشته و سبک مورد پسندی است؛ هرچند که برخی از مورخین، به خصوص مورخین مستندنگار و متکی بر شواهد و مدارک، این سبک را نپسندیده و این‌گونه نوشته‌ها را در زمره نوشته‌های ادبی و نه تاریخی می‌دانند، اما به نظر برخی از مورخین جدید، این نوع روایت هیچ تعارضی با روح تاریخ‌نگاری نداشته و از آن به عنوان نوعی «تاریخ جایگزین» نام می‌برند که می‌تواند اهداف و رسالت‌های دانش تاریخ را بیشتر از سبک خشک و بی‌روح شواهدنگاری به انجام برساند. این سبک از تاریخ‌نگاری، امروزه اندک‌اندک در دنیا جای خود را در بین مورخین پیدا کرده و در انجام رسالت‌های تاریخ‌نگاری که همان پیش‌بینی آینده و پیشبرد مطالعات آینده‌نگر است، سهم بسزایی دارد، هرچند که در کشور ما همچنان با واکنش‌هایی روبه‌رو است.

واقعیت امر این است که هیچ مورخی، در هنگام داوری تاریخی، نمی‌تواند بدون پیش‌داوری باشد و لذا هیچ تاریخی نمی‌تواند عین حقیقت باشد و این سبک تاریخ‌نگاری از آنجا که با فرهنگ و ادبیات روزمره مردم و مخاطبان خود نزدیک‌تر است، بیش از تواریخ خشک و بی‌روح شواهدنگاری، توان جذب مخاطب را داشته و کمتر دچار آسیب‌های ناشی از بدفهمی همچون چرخش‌های زبانی می‌شود. نویسنده این کتاب هم تلاش کرده است تا کمتر از کلمات و واژه‌های محلی استفاده کرده و ضمن به تصویر کشیدن بخشی از تاریخ اجتماعی - محلی منطقه مرکزی کشور، روایت قابل فهمی از نوع فرهنگ و سنت‌های بومی مردم، ارائه دهد.

کتاب دارای نقایصی هم است که امیدواریم نویسنده در چاپ‌های بعدی به تصحیح آن بپردازد. برخی از این موارد به نظر می‌رسد که ناشی از عدم اشراف کامل نویسنده به حوادث تاریخی و تسلسل و علت حوادث باشد. به عنوان مثال مطلبی که از قول میرزا، در بیان دلایل احداث راه‌آهن آمده، روایتی است که امروزه مورد پذیرش عموم مورخین نبوده و ممکن است اعتماد خواننده به سایر مطالب را هم مخدوش کند. تصاویری که در متن برای مستند شدن آمده، هیچ‌کدام ارجاعی در متن نداشته و هیچ توضیحی مبنی بر محل نگهداری آن، آمران اسناد و... نیامده که این هم از نقاط ضعف اصلی کتاب است.

انتخاب برخی از عناوین فصل‌ها و برخی از اصطلاحات متن که بیشتر ناظر به لهجه محلی و گویش مردم آن منطقه است، برای مخاطبان عام نامفهوم بوده و جا دارد که نویسنده در پاورقی کتاب، توضیح مختصری در مورد آن بنویسد. به عنوان مثال عبارت «تاخون» که احتمالاً معادل «تاوان» باید باشد یا کاربرد برخی ضرب‌المثل‌ها مانند «بره نر برای کارد است» از مواردی است که نیاز به توضیح نویسنده دارد.
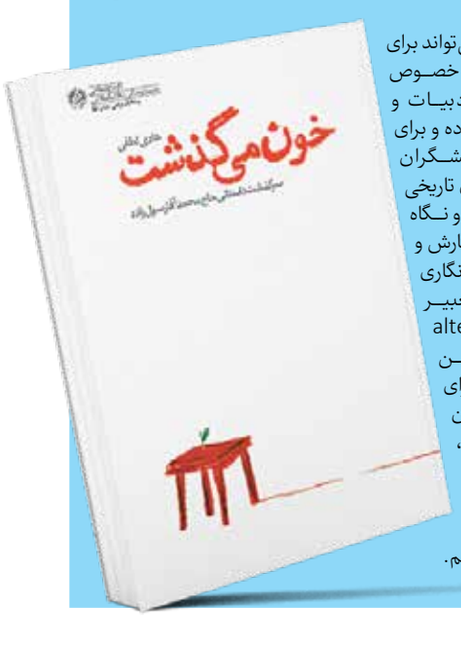
مطالعه این کتاب می‌تواند برای همه مخاطبان به خصوص علاقه‌مندان به ادبیات و تاریخ لذت‌بخش بوده و برای دانشجویان و پژوهشگران عرصه پژوهش‌های تاریخی لازم است. آشنایی و نگاه نقادانه به سبک نگارش و کاربرد روش «تاریخ‌نگاری جایگزین» یا به تعبیر خارجی‌ها «alternative history» در این کتاب می‌تواند برای دانشجویان و محققان عرصه تاریخ‌نگاری، افقی جدید و جذاب باز کند و به همین لحاظ مطالعه آن را به همه توصیه می‌کنم.